

بازگشت قلبی



نشسته بودیم که یکهو دوستی حواس مان را به خودش جلب کرد و از تغییر تصویر پروفایل صفحه شخصی ساسان حیدری گفت. ریری که هزار چندگاهی با یک محتوای مسموم در فضای مجازی ظاهر می‌شود که انتقادات فراوانی هم در بین مردم داشته است.

سریع صفحه را چک کردیم و تعجب پشت تعجب. چون چندتا پست گذاشته بود که به هیچ وجه با آنچه از او می‌شناسیم تناسب نداشت. هزار تا فکر توی سر من یکی شکل گرفت. اول گفتم نکند واقعا سرش به سنگ خورده یا نه، از وقتی امیر تلو را گرفته‌اند، ترس برش داشته است.

سراغ پیام‌هایی که پایین پست هایش گذاشته بودند، رفتم. آنها هم از واقعیت ماجرای خبر بودند اما برخوردها خیلی جالب بود. کسانی که تا دیروز یکسره قربان صدقه‌اش می‌رفتند، حالا شده بودند دشمنان جانی‌اش. یکی فحش می‌داد که تو هم ذات خودت را نشان دادی و دیگری توهین می‌کرد که خاک بر سرت با این تغییر موضع!

حالا اصل ماجرا چه بود و آیا به زعم نزدیکانش در شرایط نامناسب جسمی و بعد از مصرف الککل به این کارها دست زده یا نه؛ چندان مهم نیست. برای من مهم این بود که انکار واقعا توبه‌گرگ مرگ است. امثال این آدم؛ گاهی تا جایی جلو می‌روند که حتی اگر واقعا هم برگردند؛ کسی باورشان نمی‌کند و مقبول هیچ کس نیستند.

بی‌کی که شاهدشان هستیم

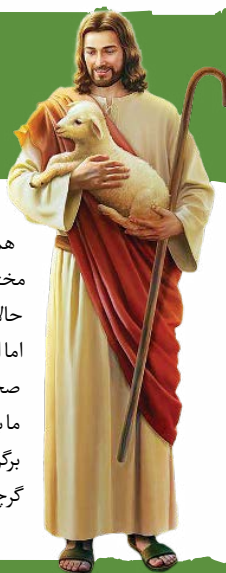
بازگشت

نگی است؟ شما این واژه را مثل «صداقت» سفید می‌بینید یا مثل «دروغ» سیاه؟
قدر خوب است که رنگش را تماما سفید بینم و نه آن قدر بد که سیاه‌رنگ باشد. «بازگشتن»
ی‌ترین انتخاب ممکن است و گاه وحشتناک‌ترین. برگشتن خاکستری است، چون صفر و
بود مثل قرص، سر ساعت تجویزش کرد. نمی‌شود به هر آدم دل‌کنده‌ای برگشتن به هرآنچه
هر زخم‌خورده‌ای، برگشتن به خود قبلی‌اش را. البته همیشه هم حرف بر سر برگشتن ما
معه باز می‌شود و گاه حرف از برگشتن یک پیکر بی‌جان است. گاه یک اصالت به زندگی
گاه، مثل آب متعفن هست که به ناچار سر کشیده باشی. مرز بین حماقت و عقلانیت در
از بازگشتن کار راحتی نیست! در این توصیفه از نوجوانه به بهانه بازگشت اخیر شهدای
بازگشتن کاری و زخم‌هایش، بلکه به سبک نوجوانه و کلاف‌هایش.

ماجرای مسیح

همه ما منتظر یک بازگشت بزرگیم. البته با این‌که ظهور منجی در همه ادیان پذیرفته شده است؛ باز هم ابعاد مختلفی برایش تعریف می‌کنند. ما شیعیان که می‌گوییم اصلا او نرفته که بخواد برگردد. مهدی موعود همین حالا هم بین ماست و این مشکل ماست که او را تشخیص نمی‌دهیم.

اما الان می‌خواهم از یک بازگشت دیگر حرف بزنم. بازگشتی لااقل در باور ما خیلی گره خورده است به زلف ظهور. صحبت از یک انسان چند هزار ساله است. مسیح وقتی به باور غلط خود مسیحیان به صلیب کشیده شد و به باور ما به آسمان رفت، تبدیل شد به یکی از مصادیق حقانیت دین اسلام. چطورش این است که وقتی مهدی موعود برگردد کنار او مسیح هم خواهد آمد و او دلیلی است محکم بر حقانیت دین اسلام به عنوان آخرین دین الهی. گرچه در همان حال که عده کثیر جهانیان که بر دین مسیح هستند با دیدن این صحنه به اسلام روی می‌آورند.



راجعون



اصل و اساسش را که نگاه بکنیم، همه ما یک روزی و یک جایی باید برگردیم. دست خودمان هم نیست، آمدن به این دنیا از آن رفتن‌های تاریخی بود که آدمیزاد رقم زد و برگشتنش به جایی که از آن آمده است، مهم‌ترین اتفاق زندگی‌اش است. خداوند وعده داده که روزی همه ما «الیه راجعون» می‌شویم و همه چیز در آنی تمام می‌شود. آغوش خدا، همان آغوشی که وعده‌اش را داده است برای ما باز می‌شود تا به او پناه ببریم و شکایت کنیم از هر آنچه تجربه کردیم و دوام آوردیم. سرزنش هم می‌شویم، شاید کتک هم نوش جان بکنیم که حتما کتک خدا گل است اما خدا کند که ببخشد. خدا کند اوضاع آن قدر بد نباشد که حتی رو نداشته باشیم برای رفتن به آغوش التماس کنیم. ما همه ناچار به برگشتن و این برگشت جزئی از زندگی ماست، مثل همان آمدنی که مجبور بودیم. شاید برای همین هم رفتن و برگشتن ما اجبار است؛ برای این‌که این آدمیزاد بد قلق، بازی در نیابد و کلکی برای بیشتر ماندن در این دنیا یا نیامدن به این دنیا، سوار نکند و از زیر بار رسالتش شانه خالی نکند؛ همان‌طور که در سال‌های زندگی‌اش، بارها شانه خالی می‌کند و فراموش می‌کند که ممکن است هر لحظه، حتی همین الان که مشغول نوشتن این صفحه است، زمان برگشتنش فرا برسد.

بازگشت به خانه

پاییز داشت روزهای آخرش را می‌گذارد که خبرهای تلخ و برگ ریزان کودکان و مادران غزه هم گوش عالم را بیش از پیش پر کرد. هنوز هم جنایت‌ها در غزه ادامه دارد. هنوز هم خبرها تلخ‌تر از قبل به گوش می‌رسند. یکی می‌گفت ای کاش اصلا فلسطینی‌ها دعوا را شروع نمی‌کردند و من به او یادآوری کردم که چطور ۷۰ سال پیش دعوا شروع شده است. اصلا ماجرای بچه‌های فلسطین برگشتن است. برگشتن به خانه‌هایشان.

گرچه ادعای دروغین متجاوزان هم همین است. می‌گویند یک روزی ما همینجا ساکن بودیم و حالا به زور هم که شده باید برگردیم به سرزمین قدیم مان. حرفی که هیچ منطقی باورش نمی‌کند.

چقدر حکایت این روزهای پاییز جهان، تلخ و غمبار است، کاش زودتر باران ببارد، کاش آسمان به کمک قلب‌های شکسته زنان و مردان و کودکان فلسطین و غزه بیاید تا این حجم عظیم از «غم جهان فرسا» را بتوانند زمین بگذارند.

